

امروزه که فهرست و تصاویر نسخ خطی غالب کتابخانه‌های جهان کم و بیش به آسانی در دسترس هر محققى هست، کار تصحیح انتقادی متون کهن را از جهتی پایان یافته باید تلقی کرد و تهیه متون انتقادی تازه از اکثر آثار کهن بیش از آنکه به تامل و تحقیق در نسخ خطی قدیم و جدید محتاج باشد، به هوش و دانش و ذوق و سلیقه مصححان آثار ادبی مشروط است. از این گونه آثار یکی شاهنامه فردوسی است که تصویر یا حداقل مشخصات همه نسخ خطی آن در دسترس همه ما هست و مخصوصاً چاپ انتقادی شاهنامه تصحیح آقای دکتر جلال خالقی مطلق که با ذکر همه نسخه بدلها همراه است، ما را از مراجعه به اصل و تصویر نسخ خطی شاهنامه بی‌نیاز می‌کند. با این همه راه برای اعمال ذوق و سلیقه ادبی و حل مشکلات و مبهمات این کتاب بزرگ همواره باز است و می‌توان امیدوار بود که به مدد ذوق و سلیقه و دانش و هوش ادبا و استادان زبان و ادب فارسی، به متن حقیقی شاهنامه‌ای که به قلم فردوسی نگارش یافت، نزدیکتر شد. در مورد اشتباهات و معایبی که در شاهنامه فردوسی هست و حاصل دخل و تصرف کاتبان است فراوان سخن گفته‌اند و مخصوصاً استاد عبدالحسین نوشین به تفصیل از این گونه سهو و خطاها یاد کرده‌اند و نه با مراجعه به اقدم نسخ که به مدد ذوق و سلیقه و دانش و هوش خویش، پیشنهادهایی کرده‌اند که غالباً درست و بجاست و در شاهنامه چاپ مسکو هم آن پیشنهادهای را اعمال کرده‌اند. اما حکایت آقای باقر پرهام که به همان راه استاد عبدالحسین نوشین رفته‌اند، حکایت دیگری است.

با نگاه فردوسی^۱ مجموعه مقالات آقای باقر پرهام درباره شاهنامه فردوسی است که در بخشی از آن که «روش‌های تصحیح نسخه‌های خطی» نام دارد، با استناد به سخنی از فوکو، به تأثیر عامل انسانی در تصحیح نسخ خطی اشاره می‌کنند و به عنوان مثال قرائت تازه‌ای از چند بیت از شاهنامه به دست می‌دهند. مقاله آقای پرهام مفصل و طولانی است و بیش از پنجاه صفحه از کتاب را به شرح دلایل خود برای این قرائت تازه از آن چند بیت اختصاص داده‌اند. در هوش و

دانش گسترده آقای باقر پرهام جای تردید نیست و کوششهای عالمانه ایشان در حوزه فلسفه و تاریخ و جامعه‌شناسی را نمی‌توان انکار کرد. اما نوع نگرش و استدلال‌های ایشان در این مقاله حاوی اشکالات اساسی است و از صغرا و کبرای دور و درازی که چیده‌اند، نمی‌توان نتایجی را که خواسته‌اند گرفت و نمی‌توان آن چند بیت را به صورتی که جناب ایشان پنداشته‌اند، قرائت کرد.

مثال اول مربوط به بیتى در آغاز داستان رستم و سهراب است. فردوسی می‌گوید:

اگر تندبادی برآید ز کنج

به خاک افکند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر؟

هنرمند گویمش ار بی هنر؟

اگر مرگ دادست بیداد چیست؟

ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟

از این راز جان تو آگاه نیست

بدین پرده اندر تو را راه نیست

همه تا در از رفته فرز

به کس بر نشد این در راز باز

مسکو — ۱۷:۴

مصراع آخر در جمیع نسخ خطی شاهنامه به همین

شکل مذکور است. آقای پرهام پس از بحث مفصلی

درباره راز مرگ و اشارات مکرر به رازآمیزی مرگ در

اشعار خیام و معانی آرز و ترجمه ژول مول و سخنان استاد

مینوی و بسیاری نکات دیگر، نتیجه گرفته‌اند که هر

چند در همه نسخ خطی در مصراع اول «آز» آمده است،

اما «آز» لزوماً غلط است و باید آن را «راز» خواند و در

واقع بیت اخیر را به صورت زیر باید قرائت کرد:

همه تا در راز رفته فرز

به کس بر نشد این در راز باز

آقای پرهام می‌گویند: «با هیچ سریشمی نمی‌توان

«آز» به معنای «فزون خواهی» و «بیش طلبی» را به

مصراع دوم بیت... ربط داد.» اما این سخن آقای

باقر پرهام خلاف است.

تصادف عجیبی است که دهها کاتب مختلف، همه

یکباره «در راز» را «در آرز» خوانده باشند، مگر این که

همه نسخ خطی موجود را رونویسی از هم بدانیم که

چنین چیزی با قرائن و دلایل دیگری که هست

ناسازگار است. به علاوه معنی بیت کاملاً روشن است و

نیازی به این همه مقدمه چینی و اشاره به اقوال میشل فوکو و ترجمه ژول مول و بحث از خیام و شرح معانی «آز» و غیره و غیره نیست. فردوسی می‌گوید: «همه خواسته‌اند و این آزمندی و فزون‌طلبی را

داشته‌اند که راز مرگ را بگشایند، ولی به نتیجه‌ای نرسیده‌اند. گشودن راز مرگ فزون خواهی و بیش‌طلبی است و تاکنون کسی راز مرگ را نگشوده است.» چرا «با

هیچ سریشمی نمی‌توان از به معنای فزون خواهی و

بیش‌طلبی را به مصرع دوم بیت ربط داد؟ و چرا وقتی

معنی بیت کاملاً روشن است، باید بر این همه

نسخ خطی که همه «در آرز» آورده‌اند چشم فرو بست و به

جای آن «در راز» گذاشت؟ به علاوه اندک آشنایی با شعر

قرن چهارم و پنجم هجری کافی است تا بدانیم که

مطلقاً نمی‌توان به جای «در آرز»، «در راز» گذاشت، چون

شعر خراسانی بر نوعی قرینه‌سازی مبتنی است و با

تکرار «در راز» این قرینه‌سازی از دست می‌رود و ضعف

عمده‌ای در ساخت شعر ایجاد می‌شود که شعر را از

آسمان به زمین می‌آورد.

مثال دوم مربوط به ابیاتی است که فردوسی در آغاز

شاهنامه در آفرینش مردم آورده است:

چو زین بگذری مردم آمد پدید

شد این بندها را سراسر کلید

سرش راست بر شد چو سرو بلند

به گفتار خوب و خرد کاربند

پذیرنده هوش و رای و خرد

مر او را دد و دام فرمان برد

ز راه خرد بنگری اندکی

که مردم به معنی چه باشد یکی

مگر مردمی خیره‌خوانی همی

جز این را نشانی ندانی همی

ترا از دو گیتی برآورده‌اند

به چندین میانجی بپرورده‌اند

نخستین فطرت، پسین شمار

تویی خویشان را به بازی مدار

مسکو — ۱۶:۱۵

آقای باقر پرهام گفته‌اند که بیت اول را باید به

صورت زیر خواند که فقط در یکی از نسخ خطی

شاهنامه می‌توان آن را یافت:

چو فرجام شد مردم آمد پدید

شد این بندها را سراسر کلید

نقدی بر روشهای

در این باره دو دلیل آورده‌اند که هر دو بی پایه و اساس است و اگر هم آنها را دلایل درستی بدانیم، اولاً برای اثبات آنها احتیاج به این همه مقدمه چینی و اشاره به اقوال نوربرت الیاس و ابوالحسن عامری و نظریه تکامل طبیعی و جهان‌بینی اسماعیلی و حرفهای استاد مینوی و زریاب خوبی نیست، و در ثانی از همه این مقدمات نمی‌توان نتیجه‌ای را گرفت که ایشان خواسته‌اند.

آقای پرهام گفته‌اند که باید خواند: «چو فرجام شد مردم آمد پدید» چون منظور این است که از دیدگاه مراتب زمانی رویدادهای آفرینش، آدمی پس از همه موجودات زنده آمده است. بعد به نظریه تکامل طبیعی و سخن نوربرت الیاس و پیشینه نظریه تکامل در میان متفکران اسلامی و قول ابوالحسن عامری و آراء اسماعیلیه و اقوال استاد مینوی و زریاب خوبی و غیره و غیره استناد کرده‌اند. از آقای باقر پرهام می‌پرسیم «چو زین بگذری مردم آمد پدید» به چه معنی است؟ آیا جز به معنی این است که از اینها که گذشتی (یعنی از طبیعت و حیات گیاهی و حیوانی که گذشتی) نوبت آفرینش انسان است؟ و مگر این همان معنی نیست که شما پس از چند صفحه بحث طولانی و سخن‌های فراوان از شرق و غرب، نتیجه گرفته‌اید؟ و مگر از لحاظ معنایی فرقی است بین «چو فرجام شد...» و «چو زین بگذری...»؟ پس چرا باید چند صفحه مقدمه چینی کرد و چشم بر ده نسخه خطی فروبست و به جای «چو زین بگذری...»، «چو فرجام شد...» آورد.

این نکته را که آدمی از حیث سلسله مراتب زمانی پس از همه موجودات آفریده شد، به نظریه تکامل طبیعی مربوط کرده‌اند و گفته‌اند که نظریه تکامل طبیعی در شرق و عالم اسلامی ناشناخته نبود و آنچه در این بیت هست ناظر به همین آگاهی شهودی از نظریه تکامل داروین است. از آقای پرهام که دست کم در این زمینه‌ها استاد همه مایند، و همه ما به کوششهای عالمانه ایشان در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی و تاریخ مدیونیم، سخن عجیبی است. سلسله مراتب آفرینش و این سخن فردوسی چه ربطی به نظریه تکامل طبیعی دارد؟ سلسله مراتب آفرینش را همیشه و همه جا می‌توان یافت. حتی در اساطیر همه ملل هست. در اساطیر سامی و بین‌النهرینی و یونانی و غالب ملل دیگر، انسان پس از آفرینش موجودات دیگر، آفریده می‌شود و این ارتباطی به آراء داروین و لامارک ندارد. آیا مردم سومر و بابل و بین‌النهرین هم با نظریه تکامل طبیعی آشنا بودند؟ آنچه از قول ابوالحسن عامری در این باره آورده‌اند، نکته تازه‌ای نیست و در اغلب آثار فلسفی و عرفانی و ادبی فارسی و عربی می‌توان یافت و



سهیلا قسیمی ترشیری

نسخه‌های خطی

تصحیح

چه ضرورتی است که برای اثبات نکته‌ای بدیهی که هر کتابی را که در حوزه عرفان و فلسفه اسلامی باز کنیم، اشاره‌ای به آن هست، به قول ابوالحسن عامری نامی استناد کنیم یا آراء و اقوال اسماعیلیه را برشماریم؟ این همه مقدمه چینی‌های غلط برای اثبات اینکه به جای «چو زین بگذری...»، «چو فرجام شد...» بگذاریم، عجیب نیست؟

دلیل دیگری هم که آورده‌اند درست نیست. گفته‌اند در «چو زین بگذری...» بخش اول فعل شرطی دارد و بخش دوم فعل ماضی، و این درست نمی‌نماید. پیداست که فعل بخش اول هم به معنی فعل ماضی است، یعنی «پس از اینکه از همه اینها گذشتی» و اشکالی در جمله فارسی نیست.

مثال بعدی مربوط به بیت ۶۳ از شاهنامه انتقادی چاپ آقای دکتر جلال خالقی مطلق است.

ز راه خرد بنگری اندکی

که معنی مردم چه باشد یکی
این بیت در شاهنامه چاپ ژول مول به صورت زیر آمده است:

ز راه خرد بنگری اندکی

که مردم به معنی چه باشد یکی
آقای پرهام گفته‌اند که بیت متن ژول مول صحیح است، چون به معنی این است که: «مردم سیاه و سفید و زرد و سرخ و مانند اینها دارند، مردم ایرانی‌اند یا آفریقایی یا هندی یا رومی یا آمریکایی... اما به معنی همیشه یکی‌اند. به گفته سعدی در آفرینش زیک گوهرند.»

بعد تعبیر «به معنی» را به استناد جمله‌ای طولانی از مقدمه شاهنامه ابومنصوری معنا کرده‌اند و گفته‌اند که «به معنی» یعنی از دیدگاه گوهر معنا نه صورت لفظ «در دورانی که فردوسی سرگرم سرودن شاهنامه بوده در زبان فارسی کاربرد داشته و در مآخذ کار فردوسی از آن استفاده کرده بودند، و دلیلی وجود ندارد که فردوسی در به نظم درآوردن شاهنامه ابومنصوری از این تعبیر استفاده نکرده باشد.»

اندک آشنایی با متون کهن و بلکه دستور زبان فارسی کافی است تا بدانیم که برای توضیح چنین نکته ساده‌ای، لازم نیست به چنین جمله درازی در مقدمه شاهنامه ابومنصوری استناد کرد. چون هر کتاب ساده‌ای

را که باز کنیم، تعبیر «به معنی» را به همین معنا در آن می‌توان یافت، و اصلاً یکی از راه‌های ساختن قید در زبان فارسی همین است که بر سر اسم، حرف اضافه «به» بیاورند. امروز هم از این قیده‌ها فراوان است. مثلاً خود ما هر روز قیده‌های «به دقت»، «به زیبایی»، «به اجمال» و «به تفصیل» را به کار می‌بریم. برای درک معنی این قیده‌ها لازم نیست به مقدمه شاهنامه ابومنصوری استناد کرد.

اما نکته مهم‌تر اینجاست که «که معنی مردم...» و «که مردم به معنی...» هر دو به یک معناست و معلوم نیست چه تفاوت معنایی میان آنهاست که باید ضبط رایجی را که در همه نسخه خطی هست کنار گذاشت و به جای آن «که مردم به معنی...» را انتخاب کرد.

مثال بعدی مربوط به همین ابیات آغازین در شاهنامه فردوسی است که در متن مصحح آقای جلال خالقی مطلق آمده است:

تورا از دو گیتی برآورده‌اند

به چندین میانجی پیورده‌اند
نخستینت فکرت، پسینت شمار

تو مر خویشتن را به بازی مدار
آقای پرهام شکل صحیح بیت اخیر را به صورت زیر می‌دانند:

نخستینت فطرت، پسین شمار

تویی خویشتن را به بازی مدار
آقای پرهام برای اثبات این نکته ده‌ها صفحه دلیل آورده‌اند و سخن گفته‌اند. ولی استدلال‌های ایشان همه مخدوش و نارواست، و ما در اینجا به اختصار به ذکر دلایل ایشان و رد آنها می‌پردازیم.

دلیل اول: آقای پرهام گفته‌اند «از ۱۲ نسخه خطی، ۱۱ نسخه، بیت اخیر را به صورت مورد نظر ما، یا به صورت‌هایی نزدیک و مشابه به صورت مورد نظر ما ضبط کرده‌اند و گذشته از اهمیت کمی یازده در مقابل یک، از حیث منطقی دشوار می‌توان پذیرفت که یک خطا در یازده نسخه به تقریب به صورت واحدی تکرار شده باشد، مگر آن که همه یازده نسخه را رونویسی از هم بدانیم که چنین ادعایی نمی‌توان کرد.» این استدلال تا حدودی درست است و ما هم آن را می‌پذیریم، ولی خود آقای پرهام در بیت «همه تا در از رفته فراز» که جمیع نسخ در این مصرع اول «در از» آورده‌اند، «در از» را غلط می‌دانند و «در راز» را به جای

آن می‌گذارند. چطور در آنجا ضبط جمیع نسخ خطی را رد می‌کنند، و در اینجا به اهمیت کمی یازده در برابر یک می‌اندیشند؟

دلیل دوم: آقای پرهام پس از ذکر این دو بیت:

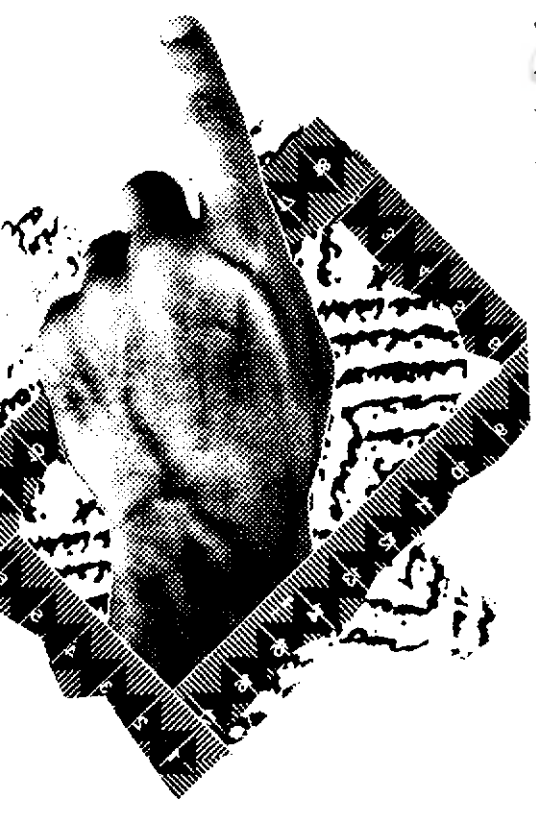
تورا از دو گیتی برآورده‌اند

به چندین میانجی پیورده‌اند
نخستینت فکرت، پسینت شمار

تو مر خویشتن را به بازی مدار
آنها را معنی کرده‌اند و دو بیت به هم پیوسته پنداشته‌اند. گفته‌اند که نخستین و پسین به «میانجی»

باز می‌گردد و بیت متن شاهنامه آقای خالقی به معنی آن است که فکرت (خرد) و شمار (روز رستاخیز) به ترتیب اولین و آخرین واسطه‌های آفرینش انسان‌اند و حال آن که روز رستاخیز که پس از آدمی می‌آید نمی‌تواند واسطه آفرینش آدمی باشد. باید دانست که این دو بیت، دو بیت جداست و مقصود از دو گیتی، عالم خاک و عالم افلاک است که آدمی با واسطه‌هایی پرورش یافته آنهاست. تمام استدلال‌های آقای پرهام در این باره بی پایه و اساس است، چون مقصود از «نخستینت فکرت، پسینت شمار» این نیست که نخستین میانجی تو خرد است و آخرین میانجی تو روز رستاخیز. مقصود این است که اولین چیزی که به تو داده‌اند خرد است و آخرین چیزی که تو با آن رو به رویی، حساب و کتاب روز قیامت است. اشکال کار آقای باقرپرهام این است که بین اسم و صفت و قید خلط کرده‌اند و پسین و نخستین را همه جا صفت پنداشته‌اند و ما این را در قسمت بعد نشان خواهیم داد.

دلیل سوم: گفته‌اند: «آقای خالقی می‌گویند عدد ترتیبی یا صفت نسبی نخستین وقتی بر معدود یا موصوف مقدم گردد، کسره اضافه آن می‌افتد... در



شاهنامه مثالی نداریم که این واژه در حالت تقدم بر موصوف، با حفظ کسره اضافه آمده باشد. در حالی که بی درنگ به دنبال این مطلب اضافه می‌کنند که البته در شاهنامه موارد اندکی هست که صفت در حالت تقدم، کسره اضافه خود را حفظ کرده است. صرف نظر از این تناقض در بیان، پرسیدنی است آیا حذف کسره اضافه پسین در حالت تقدم بر موصوف، قاعده‌ای کلی در زبان فارسی است یا فقط خاص شاهنامه؟ مگر در کشف‌المحجوب ابویعقوب سیستانی، که به احتمال زیاد همزمان فردوسی و پیش از سروده شدن شاهنامه، نوشته شده است، در بحث مربوط به پیامبر پیشین با پیامبر پسین نمی‌خوانیم که پیامبر پیشین باید «بشارت دهد حد پسین خود را؟» و مگر پسین در اینجا به خود اضافه نشده است و مقدم بر آن نیست؟ مگر در مقدمه شاهنامه ابومنصوری که از منابع اصلی کار فردوسی بوده، به تعبیری چون «بهترین خلق خدا»، «بهترین عالم»، «آخر ملوک عجم»، «خاتم پیغمبران» بر نمی‌خوریم؟

پاسخ می‌دهیم اولاً در سخن آقای خالقی مطلق تناقضی نیست. اضافه وصفی مقلوب با حفظ کسره اضافه به ندرت در شاهنامه هست، ولی چنانکه آقای خالقی گفته‌اند، در مورد واژه‌های پسین و نخستین، اضافه وصفی مقلوب با حفظ کسره اضافه نمی‌توان یافت، ولی در مورد واژه‌های دیگر، به ندرت می‌توان یافت. پس تناقضی در بیان نیست.

آقای پرهام پس از این - به گمان خود - چند مثال از اضافه وصفی مقلوب در متون کهن یافته‌اند و یکجا مرتکب چند سهو و خطا شده‌اند. این مثال‌ها همه غلط است و از آقای باقر پرهام عجیب است. در واقع باید آنها را به حساب تسامح و بی‌دقتی گذاشت، و الا چطور ممکن است شخصی مثل آقای پرهام، فرق اسم و صفت را نداند!

در مورد «بشارت دهد حد پسین خود را»، در اینجا صحبت از «حد پسین» است، نه «پسین خرد» و اصلاً قلبی در کار نیست. به علاوه «حد پسین» اضافه وصفی هم نیست. در مورد ترکیبات «بهترین خلق خدا» و «بهترین عالم» و «آخر ملوک عجم» و «خاتم پیغمبران» هم، «بهترین» و «آخر» و «خاتم»، اسم است، نه صفت نسبی. چطور ممکن است آقای پرهام فرق اسم و صفت را نداند و «بهترین عالم» را اضافه وصفی مقلوب

بپندارند و بعد به آقای خالقی بگویند که بفرمایید، ما این اضافه وصفی مقلوب را یافتیم که کسره اضافه خود را حفظ کرده است؟ «بهترین»، صفت نسبی نیست که بر موصوف مقدم آمده باشد، «بهترین» در اینجا اسم است. آقای باقر پرهام بعد آورده‌اند:

«این تعابیر یا دو تعبیر «نخستین فطرت» و «پسین شمار» چه تفاوتی دارند که ما باید اینها را بی‌گفت و گو بپذیریم، در حالی که در مورد دو تعبیر فردوسی... به آسانی تسلیم نشویم؟»

جواب می‌دهیم از لحاظ ساختمانی با بیت فردوسی (به صورتی که شما ضبط کرده‌اید و با معنایی که شما برای آن قائلید) فرقی ندارند. هم «نخستین» و «پسین» و هم «بهترین» و «خاتم» و «آخر» در همه این ترکیبات اسم هستند، و اسم همیشه می‌تواند کسره اضافه بگیرد. ولی «نخستین» و «پسین» در این بیت (به صورتی که شما ضبط کرده‌اید و با معنایی که شما برای آن قائلید) صفت نسبی نیست که بر موصوف مقدم آمده باشد و کسره اضافه خود را هم حذف کرده باشد. بنابراین همه چند صفحه استدلال‌های آقای پرهام در رد سخن آقای خالقی بی‌پایه و اساس است.

دلیل چهارم: گفته‌اند: «آقای خالقی می‌گویند واژه فطرت را می‌توان به معنی آفرینش گرفت، ولی واژه نخستین به معنای مهم‌ترین نیست، بلکه یا عدد ترتیبی به معنی اولین است، یا صفت نسبی به معنی مقدم و اقدم و جلوترین و پیش‌ترین، یا اسم به معنی ابتدا و آغاز، یا قید به معنی ابتدا و آغاز و یا قید به معنی اولاً. ولی هیچ یک از این معانی به این بیت معنای درستی نمی‌دهد.» بعد پرسیده‌اند:

«چرا هیچ یک از این معانی به این بیت معنی درستی نمی‌دهد؟ اگر عدد ترتیبی اولین یا صفت نسبی مقدم، جلوترین، پیش‌ترین، و مانند اینها را فقط از دیدگاه زمانی در نظر بگیریم، یعنی اگر بگوییم اولین از نظر زمانی یا مقدم و اقدم از نظر زمانی، البته معنایی نمی‌دهد، زیرا انسان به گفته فردوسی در مبحث آفرینش، از نظر زمانی، جلوتر از همه آفریده‌ها یا مقدم بر آنها نیست. ولی اگر جلوتری و تقدم و اول از همه بودن از نقطه نظر کمال وجودی در روند آفرینش باشد چطور؟... چرا در این بیت واژه نخستین نمی‌تواند به معنای مهم‌ترین باشد؟ مگر فردوسی در سرآغاز بحث ستایش خرد، سخن خود را با «ارج خرد» آغاز نکرده و

نگفته است: کنون ای خردمند ارج خرد/ بدین جایگه گفتن اندر خورد؟»

می‌گوییم اولاً پسین و نخستین در این بیت، به این شکل و در این معنا که شما قائلید، صفت نسبی یا عدد ترتیبی نیست. در ثانی به چه مجوزی می‌توان نخستین را به معنی «اول بودن از نقطه نظر کمال وجودی» معنی کرد؟ چطور چنین چیزی ممکن است و در کجا دیده‌اید که نخستین به معنی مهم‌ترین آمده باشد؟ فرض کنید در مجلسی رفته‌ایم و کسی از ما می‌پرسد: اولین کسی که به مجلس آمد چه کسی بود؟ جواب می‌دهیم: حسن. طرف می‌گوید: ولی حسن که آخر از همه آمد! جواب می‌دهیم: خب، منظورم اول بودنش از لحاظ پولداری بود!

اینکه فردوسی سخن خود را با ارج خرد آغاز کرده، چه ربطی دارد که نخستین را به معنی مهم‌ترین بگیریم؟ به علاوه اگر نخستین را به معنی مهم‌ترین بگیریم، آن‌گاه باید پسین را هم به معنای کم‌اهمیت‌ترین بدانیم، و گرنه در ساخت شعر ضعف عمده‌ای ایجاد می‌شود که در شعر فردوسی کمتر می‌توان دید.

بقیه مطالبی که در اثبات همین نکته و در رد برخی آراء و اقوال دیگر آقای زریاب خویی آورده‌اند، به کلی با موضوع مقاله ما و آقای پرهام بی‌ارتباط است. این که منظور از خرد در این ابیات عقل بشری است یا خرد اسماعیلی، و آراء و اقوال آقای زریاب خویی درست است یا نادرست، فرق چندانی نمی‌کند و هیچ ربطی به موضوع این مقاله و مقاله آقای پرهام ندارد.

ملاحظه می‌کنیم که هیچ یک از مثال‌هایی را که آقای باقر پرهام از شاهنامه آورده‌اند، نمی‌توان به صورتی که ایشان پنداشته‌اند، قرائت کرد، و ضبط صحیح آنها، همان ضبط آقای جلال خالقی مطلق است. استدلال‌های آقای پرهام هیچ کدام درست نیست. به ایشان توصیه می‌کنیم، در تجدید چاپ کتاب با نگاه فردوسی، مقاله «روش‌های تصحیح نسخه‌های خطی» را بردارند.

پانویس:

۱- با نگاه فردوسی مابانی، نقد خرد سیاسی در ایران، ویراست دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.